امین صلح

صهباءیغمائی، حسن

قبل از انحلال عدلیه سابق و تأسیس‏ دادگستری جدید مرحوم سید عبد الحسین‏ ادیب یغمائی دو سه سال متوالی تا اواسط سال‏ 1305 خورشیدی امین صلح دامغان بود و بعلت‏ پاکدامنی و فضل و کمال و شهامت قضائی توجه‏ و احترام عموم طبقات را بخود جلب کرده بود و بهمین جهت در تشکیلات جدید-مرحوم‏ داور او را مجددا"بخدمت فرا خواند و بریاست‏ دادگستری بیرجند و بعدا"تربت حیدریه‏ منصوب نمود و تا سال 1313 هم حیات داشت‏ خدایش بیامرزاد مردی بود مکتب دیده و با سواد و بمعنای واقعی کلمه(باتقوی)هم‏ نویسنده بود و هم شاعر.قامتی کشیده و چهره‏ای‏ تکیده داشت و عمامه‏ای سبز رنگ و عبا و عصا.

هنگام صحبت گرچه افتادگی یکی دو تا از داندانهایش نمایان میشد لکن در عوض بیانی‏ گرم گیرا داشت و منطقی بسیار قوی.

باعث آشنائی نگارنده با کارهای عدلیه‏ در حقیقت او بود.خوب بخاطر دارم در مأموریت دامغانش در مسئله‏ای حکمی داد که‏ سروصدای زیاد ایجاد کرد و همان حکم هم‏ موجب شد که مرحوم یاسائی بمراتب فضل‏ او پی برد و او را بمرحوم داور بعنوان یک‏ قاضی روشنفکر معرفی کرد.مطلب بدین قرار بود که در آن اوان یکی از معضلات و مشکلات‏ مردم مسئله بیع شرط بود که حقوق ضعفاء را تضییع میکرد و قانونا"هم علاجی نداشت زیرا در هر شهر و روستائی افرادی بودند که پول‏ نزول میدادند و این افراد در مقابل پولی که‏ قرض میدادند یا مال منقول برهن می‏گرفتند و یا ملک غیر منقول بعنوان بیع شرط.و شرایط بیع شرط هم این بود که اگر مدیون در رأس‏ موعد دین را اداء نمیکرد خیار ساقط و بیع‏ قطعی میشد و بیچاره مدیون بسا اتفاق می‏افتاد که ملک هزار تومانی را در قبال صد تومان قرض‏ از دست میداد.آخوندهای هر محل هم برای‏ فتوای(خیار ساقط و بیع قطعی)همواره‏ قلمدانشان آماده بود و احیانا"اگر از ده فقره‏ یک نفر هم به عدلیه متوسل میشد تازه قانون‏ اجاز نمیداد که از او حمایت شود.البته چند سال بعد یعین در سال 1309 یا 1310 مرحوم‏ داور قانون بیع شرطی را طبع ماده 34 قانون‏ ثبت بکلی بهم زد و حق بدهکار بعد از آن‏ تاریخ محفوظ ماند ولی این صحبت مربوط بقبل‏ از اصلاح قانون مربوط به بیع شرط است باری‏ در دامغان مرد آبرودار محترمی مبلغی در حدود پنجاه تومان از یک نفر نزولخوار قرض‏ کرده و خانه مسکونی و طویله و باغچه سرخانه‏ خود را بیع شرط گذاشته بود که در آنزمان گفته‏ میشد بیش از هزار تومان مبیع ارزش دارد- بیچاره مدیون در روز موعود رفته بود که دین‏ خود را بپردازد دیده بود که طلبکار نیست و خانواده‏اش میگویند به ده رفته است مدیون‏ هم باور میکند و چند روزی میگذرد تا می‏شنود که طلبکار مراجعت کرده باو پیغام میدهد که‏ پول حاضر است نوشته را بدهید و پول را بگیرید طلبکار میگوید متأسفانه دیر آورده‏اید و خیار ساقط شده و بیع قطعی است و فتوای ملای محل‏ را هم نشان میدهد-مدیون بیچاره هرچه‏ اینطرف و آنطرف مراجعه میکند،نتیجه نمی‏گیرید ناچار بدادگاه بخش دامغان عرضحال میدهد مرحوم ادیب پس از رسیدگی و احراز اینکه مدیون‏ مظلوم واقع شده حکم داد که گرچه سند ابرازی‏ بصورت بیع شرط تنظیم شده ولی با اوضاع و احوالی که بر دادگاه مکشوف گردیده محرز است‏ به قصد طرفین انعقاد عقد بیع شرطی نبوده‏ بلکه غرض طرفین انجام یک معامله استقراضی‏ با وثیقه بوده است و لذا طلبکار فقثط ذیحق در دریافت طلب خود بانضمام خسارت است و هیچگونه حقی نسبت بعین ملک(یعنی مدیون‏ حاضر برای پرداخت وجه است)ندارد چه‏ عقود تابع قصود متعاملین نه ظاهر نوشتجات.

این حکم گرچه در آنزمان قدری ثقیل‏ بود ولی روشن‏بینی و حقیقت‏خواهی مردم‏ ادیب یغمائی را بخوبی میرساند خصوص که‏ قانون هم چند سال بعد بهمین ترتیب اصلاح‏ شد.و رای مرحوم ادیب بصورت قانون‏کلی‏ درآمد.باری مرحوم ادیب یغمائی از مادر به‏ یغمای جندقی می‏پیوندد و شعر بسیار خوب‏ میگفت در سال‏های آخر عمر که مقیم کاشمر بوده و در آن‏جا بکار زراعت اشتغال داشته‏ قطعه شعری بصورت طنز برای رئیس دادگاه‏ محل ساخته که بخوبی نشان‏دهنده قدرت طبع‏ او است آن قطعه شعر این است:

مفقهی شد امین صلح بلند که در آن عدل مستقر دارد بلدی را که در میان بلاد فخر از سر و کاشغر دارد داشت قانون چنانکه هر مأمور همره خویش در سفر دارد هشت آنرا کنار طاقچه‏ای‏ تا گه احتیاج بردارد موشکی غاغفل از عواقب امر موش کی هوش خیر و شر دارد رفت و سین رسیدگی حائید بی‏خبر که چه پشت‏سر دارد مفقه قدبلند کوته‏عقل‏ که خبر نی ز هر و بر دارد کرد مفهوم مابقی اجراء گاه قانون چنین ثمر دارد طرفه کاندر چنین محیط ادیب‏ بر تن خود هنوز سر دارد

(1)مفقه بمعنای کسی که ادای فقیه را درمیآورد درحقیقت بزبان شعر(مفقه) کاریکاتور(فقیه)است.